



❖ مناسبت : عید غدیر

❖ موضوع : ناله های شیطان

❖ عنوان : ناله های شیطان

❖ پیام : رهبر انقلاب : اثبات تشیع به این نیست که به بزرگان اهل سنت ناسزا گفته شود. بدگویی به بزرگان اهل سنت کار شیعه انگلیسی است. امثال داعش از ناسزا گفتن آدم‌های نادان سوءاستفاده میکنند.

🔄 ماهیت بحث : تبیین روز غدیر به عنوان مهمترین موقفی که ناله شیطان بلند شد و نقش ما شیعیان در بلند شدن ناله شیطان از ولایتمداری ما ، و یا بلند شدن ناله امام زمان عجل الله تعالی فرجه از ولایت گریزی ما.

انگیزه سازی

در روایات داریم که شیطان در چهار جا ناله زده است:

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ: قَالَ إِنَّ إِبْلِيسَ عَدُوَّ اللَّهِ رَنَّ أَرْبَعَ رَنَاتٍ: يَوْمَ لَعْنٍ، وَ يَوْمَ أَهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ، وَ يَوْمَ بُعِثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ يَوْمَ الْغَدِيرِ». امام صادق ع از پدر بزرگوارشان امام باقر ع نقل کردند که ایشان فرمود: شیطان دشمن خدا چهار بار ناله کرد:

اول روزی که مورد لعن خدا واقع شد که خدا تو کتاب عزیزش قرآن به این موضوع پرداخته و فرموده که: قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ^۱ به فرموده علی ع در یکی از خطبه های نهج البلاغه او هزاران سال عبادت پروردگار کرده بود، اما یک ساعت تکبر همه آنها را به آتش کشید و بر باد داد! آری یک بنای مهم و معظم را باید در سالیان دراز ساخت ولی ممکن است آن را در یک لحظه با یک بمب قوی به ویرانی کشید! اینجا بود که می بایست این موجود پلید از صفوف ملاء اعلی و فرشتگان عالم بالا اخراج گردد.^۲

^۱ حجر آیه ۳۴

^۲ تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۳۴۱

دومین روزی که شیطان شروع کرد به ناله زدن روزی بود که به زمین هبوط کرد خداوند در قرآن می فرماید که **وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ**^۳ که در اینجا منظور از دشمنی حضرت ادم و حوا و دشمنی شیطان با ایشان بوده است

و سومین جایی که شیطان ناله زد در روزی که پیامبر اکرم(ص) مبعوث شد. حضرت امیر (ع) در روایتی فرمود: من می دیدم نور وحی ورسالت را و استشمام می کردم بوی پیامبری را و به درستی شنیدم ناله ی شیطان را هنگام نزول وحی بر پیامبر، به پیامبر گفتم: ای رسول خدا این چه ناله ای است؟ حضرت فرمود: این ناله ی شیطان است که ناامید شده از این که عبادت شود^۴ و چهارمین جایی که شیطان ناله زده روز عید غدیر بوده. ^۵ اما جالب است بدونید هیچ کدوم از این ناله ها به پای ناله های شیطان در روز غدیر نمی رسد. چون در روایتی داریم که در خود روز غدیر شیطان سه بار ناله کشید و فریادش بلند شد:

تفسیر العیاشی **عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَزَاعِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَذْكُرُ فِي حَدِيثِ غَدِيرِ حُمْ أَنَّهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص لِعَلِيٍّ ع مَا قَالَ وَ أَقَامَهُ لِلنَّاسِ صَرَخَ إِبْلِيسُ صَرْخَةً فَاجْتَمَعَتْ لَهُ الْعَفَارِيْتُ. فَقَالُوا يَا سَيِّدَنَا مَا هَذِهِ الصَّرْخَةُ؟**

وقتی رسول خدا امیرالمومنین رو به عنوان جانشین پس از خود در روز غدیر معرفی نمود شیطان ناله بلندی سر داد بطوری که تمام یاران و شیاطینش دور او جمع شدند و از ابلیس پرسیدند: ای سید ما چرا فریاد کشیدی و ناله بلند کردی؟

فَقَالَ وَيَلِكُمْ يَوْمَكُمْ كَيْوَمِ عَيْسَى وَ اللَّهُ لَأُضِلَّنَّ فِيهِ الْخَلْقَ! ابلیس جواب داد: وای بر شما امروز مانند روز حضرت عیسی نبی است. اما به خدا قسم من مردم را درباره این روز غدیر به گمراهی خواهم کشاند.

قَالَ (الامام) فَنَزَلَ الْقُرْآنُ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ صَرَخَ إِبْلِيسُ صَرْخَةً فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ الْعَفَارِيْتُ فَقَالُوا يَا سَيِّدَنَا مَا هَذِهِ الصَّرْخَةُ الْأُخْرَى فَقَالَ وَيْحَكُمْ حَكَى اللَّهُ وَ اللَّهُ كَلَامِي قُرْآنًا وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ وَ عِزَّتْكَ وَ جَلَالِكَ لَأَلْحِقَنَّ الْفَرِيقَ بِالْجَمِيعِ!

^۳ بقره ۳۶

^۴ بحار: ج ۱۸، ص ۲۲۳

^۵ قرب الاسناد: ۱۰.

^۶ (۱) سورة سبا: ۲۰.

اما پس از این جمله ابلیس و پراکنده شدن شیاطین خداوند متعال آیه نازل فرمود که: «و ابلیس گمان خود را درباره آنها راست یافت؛ پس جز گروهی از مؤمنان، بقیه از او پیروی کردند». در این هنگام ابلیس برای بار دوم ناله بلند کرد و شیاطین دوباره جمع شدند و پرسیدند ای سید ما علت ناله و فریاد دوم شما چیست؟ ابلیس پاسخ داد که وای بر شما ببینید خدا این وعده من رو در قرآن حکایت کرد و در آنجا گفته که گروهی از مومنان را نمی توانم از مسیر گمراه کنم...

بعد از آن ابلیس سر خود را به سمت آسمان بلند کرد و فریاد زد به عزت و جلالت قسم که آن گروه مومنین رو هم مانند بقیه گمراه خواهم کرد.

قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ قَالَ صَرَخَ إِبْلِيسُ صَرْخَةً فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ الْعَفَارِيتُ فَقَالُوا يَا سَيِّدَنَا مَا هَذِهِ الصَّرْخَةُ الثَّلَاثَةُ قَالَ وَاللَّهِ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ وَ لَكِنَّ بِعِزَّتِكَ وَ جَلَالِكَ يَا رَبِّ لَأَزِينَنَّ لَهُمُ الْمَعَاصِيَ حَتَّى أَبْغِضَهُمُ إِلَيْكَ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ الَّذِي بَعَثَ بِالْحَقِّ مُحَمَّدًا لِلْعَفَارِيتِ وَ الْأَبَالِسَةِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَكْثَرَ مِنَ الزَّنَابِيرِ عَلَى اللَّحْمِ وَ الْمُؤْمِنِ أَشَدُّ مِنَ الْجَبَلِ وَ الْجَبَلُ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ بِالْفَأْسِ فَيُنْحَتُ مِنْهُ وَ الْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ عَلَى دِينِهِ^٧.

امام صادق علیه السلام فرمود: پس، پیامبر صلی الله علیه و آله [قرائت] فرمود: «به نام خداوند بخشاینده مهربان، همانا تو را بر بندگان من چیرگی و تسلطی نیست». در این هنگام برای بار سوم ابلیس ناله سرداد و یارانش دور او جمع شدند و صدا زدند: دوباره چی شده که ناله ت بلند شده؟

گفت: منظور خداوند درباره کسانی که من بر آن ها مسلط نمی شوم اصحاب و پیروان علی هستند. اما ای خدا به عزت و جلالت سوگند معاصی و گناهان رو برای همین اصحاب علی آنچنان زینت می بخشم که دشمن تو بشوند.

بعد از آن امام صادق علیه السلام فرمودند: به خداوند قسم شیاطین و ابلیس ها دور مومنین میگردند بیشتر از زنبور هایی که دور یک گوشت می چرخند... اما مؤمن از کوه، محکم تر است؛ زیرا کوه با کلنگ کنده می شود، اما از دین مؤمن، چیزی کاسته نمی شود.

^٧ (٢) آی ینجر.

^٨ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٣٧، ص: ١٦٥

اقناع اندیشه

این روایت رو خواندم تا بدانید که قلب شما شیعیان علی چقدر ارزشمند است و چقدر شیطان برایش برنامه ریزی کرده.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و سوال کرد آقا چرا اهل سنت اعمالشون بهتر از ما است. دیدید برخی حاجی ها از مکه برمی گردند میگویند چقدر عبادات اهل سنت بهتر از ماست. امام صادق علیه السلام فرمودند: دزد اگه بخواد به خونه ای بره دزدی خونه پر می ره یا خالی؟ جواب داد خب معلومه خونه پر. مگه دزد ناشی باشه. حضرت فرمودند خب شیطان هم به خانه پر میزند. اینکه فرمود من بر سر صراط مستقیم کمین می زنم در روایت داریم صراط مستقیم صراط علی و اولاد علی است. لذا من و شما باید امشب خیلی قدر خودمون رو بدونیم. ذکر این روزها چی سفارش شده:

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایت علی ابن ابی طالب.

این ولایت اونقدر ارزش داره که ابلیس با تمام توان و اعوانش به کمین نشسته تا یک یک ما رو از راه بدر کنه.... لذا خیلی باید مواظب دل خودمون باشیم. چون مثل یه دزد حرفه ای خیلی آروم و پاورچین پاورچین میاد تو خونه دل ما وارد میشه. خود خدا تو قرآن ما رو نسبت به این پاورچین های شیطان هشدار داده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ^۹

" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً کلمات سلم و اسلام و تسلیم هر سه به یک معنا است: و کلمه (کافه- همگی) مانند کلمه جمیعا تاکید را افاده می کند و چون خطاب به مؤمنین بود و مؤمنین مامور شده اند همگی داخل در سلم شوند پس در نتیجه امر در آیه مربوط به همگی و به یک یک افراد جامعه است، هم بر یک یک افراد واجب است و هم بر جمیع که در دین خدا چون و چرا نکنند، و تسلیم امر خدا و رسول او گردند. و نیز از آنجایی که خطاب به خصوص مؤمنین شده، آن سلمی هم که به سوبش دعوت کرده به معنای تسلیم در برابر خدا و رسول شدن است، و امری است متعلق به مجموع امت. و به فرد فرد آنان، پس هم بر یک یک مؤمنین واجب است. و هم بر مجموع آنان. پس سلمی که بدان دعوت شده اند عبارت شد از تسلیم شدن برای خدا، بعد از ایمان به او. پس بر مؤمنین واجب است امر را تسلیم خدا کنند، و برای خود صلاح دید و استبداد برآی قائل نباشند و به غیر آن طریقی که خدا و رسول بیان کرده اند طریقی دیگر اتخاذ نمایند، که هیچ قومی هلاک نشد مگر به خاطر همین که راه

خدا را رها کرده، راه هوای نفس را پیمودند، راهی که هیچ دلیلی از ناحیه خدا بر آن نداشتند، و نیز حق حیات و سعادت جدی و حقیقی از هیچ قومی سلب نشد مگر به خاطر اینکه در اثر پیروی هوای نفس ایجاد اختلاف کردند.

از اینجا روشن می‌گردد که مراد از پیروی خطوات شیطان، پیروی او در تمامی دعوت‌های او به باطل نیست، بلکه منظور پیروی او است در دعوت‌هایی که به عنوان دین می‌کند، و باطلی را که اجنبی از دین است زینت داده و در لفافه زیبای دین می‌پیچد، و نام دین بر آن می‌گذارد، و انسان‌های جاهل هم بدون دلیل آن را می‌پذیرند، و علامت شیطانی بودن آن این است که خدا و رسول در ضمن تعالیم دینی خود نامی از آن نبرده باشند. و از خصوصیات سیاق کلام و قیود آن این معنا نیز استفاده می‌شود، که خطوات شیطان تنها آن گام‌هایی از شیطان است، که در طریقه و روش پیروی شود. و اگر فرض کنیم که این پیروی کننده مؤمن باشد- که طریقه او همان طریقه ایمان است لا جرم طریقه چنین مؤمنی طریقه شیطانی در ایمان است، و وقتی بر هر مؤمنی دخول در سلم واجب باشد، قهرا هر طریقی که بدون سلم طی کند خطوات شیطان و پیروی از آن پیروی از خطوات شیطان خواهد بود.

یعنی شیطان همیشه وقتی می‌خواهد به خانه دل ما بزند از کفریات و گناهان بزرگ و خیلی زشت و اعمال خیلی بد شروع نمی‌کند. خیلی از مواقع از اعمال خوب، حتی ممکن است از یک مستحب، یک کار مناسب شروع کند. باید حواسمون باشه که شیطان رو از خودمون ناامید کنیم. در اینصورت ما هیچ وقت از مولامون امیرالمومنین جدا نمیشیم.^{۱۰}

برخی خیال میکنند اثبات شیعه بودن و پیرو علی علیه السلام بودن به ناسزا گفتن به بزرگان اهل سنت می‌باشد. در حالی که این تفکر غلط است.

مقام معظم رهبری فرمودند: اثبات تشیع به این نیست که به بزرگان اهل سنت ناسزا گفته شود. بدگویی به بزرگان اهل سنت کار شیعه انگلیسی است. امثال داعش از ناسزا گفتن آدم‌های نادان سوءاستفاده میکنند.^{۱۱}

سبّ و لعن خلفا ابزاری برای فتوا به قتل شیعه

الف: به شهادت تاریخ و سیره‌نویسان، سلاطین و خلفاء مستبد همیشه از این موضوع برای قتل عام و نابودی شیعه استفاده کرده‌اند همانگونه که صاحب کتاب «المنتظم» به این نکته اشاره کرده و می‌گوید

ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص: ۱۵۲
^{۱۱} بیانات در مراسم عیدانه غدیر سال گذشته.

: حکام و سردمداران قدرت هر وقت که می‌خواستند فردی شیعی مذهب را تعقیب و دستگیر و سپس او را مجازات کنند به جرم فحش و ناسزا به أبو بکر و عمر بود، نه اینکه چون پیرو علی (ع) است، و یا از آن حضرت دفاع کرده است (المنتظم: ۲ / ص ۳۶، وضوء النبی (ص))

ب: ابن اثیر در حوادث سال ۴۰۷ هـ می‌نویسد: در این سال در تمام شهرهای آفریقا شیعیان را به جرم سب و لعن شیخین (أبو بکر و عمر) از بین بردند. (الکامل: ۹ / ۱۱۰).

ج: سرخسی از فقهاء بزرگ اهل سنت این چنین فتوا داده است: هر کس در باره خلفا سخنی بگوید که در آن طعن و اعتراض باشد، ملحد و بی‌دین است و از مسلمانی خارج شده است، و دواى درد چنین شخصی اگر توبه نکند، شمشیر است. (اصول السرخسی: ۲ / ۱۳۴).

زمینه صدور فتوایی خشن بر ضد شیعه، احادیثی است که با استفاده از نام پیامبر اکرم (ص) ساخته شده است، و جالب است که شما بار دیگر سخن سرخسی را مرور کنید که گفت: کسی که أبو بکر و عمر را لعنت کند اگر توبه نکند دواى او شمشیر است، و سپس به این فتوای خشن تر بنگرید که می‌گوید: «وأنه إذا تاب لا تقبل توبته بل يجب قتله» اگر توبه هم کرد پذیرفته نمی‌شود، بلکه باید کشته شود. (رسائل ابن عابدین: ۱ / ۳۶۴).

نتیجه این سخنان اعم از احادیث دروغینی که در فضائل ساختگی اشخاص در لابلای کتابهای حدیثی و تفسیری و تاریخی نوشته شده و یا فتوایی که به قلم مدعیان فقاقت صادر شده، جز قتل و خون ریزی انسانهای بی‌گناه نبوده است.

به نظر شما با این ناسزا گفتن‌ها از طرف شیعیان و سوء استفاده کردن داعشی‌ها و وهابی‌ها از این ناسزاها، شیطان خوشحال میشود یا ناله اش بلند میشود؟ اگر میخواهیم شیعه بودن خود را ثابت کنیم، با پیروی عملی از امیرالمومنین علیه السلام ثابت کنیم.

برخی از این مدعیان شیعه که یکسره دنبال ناسزاگفتن به بزرگان اهل سنت هستند، در زندگی آنقدر از حضرت فاصله دارند که بویی از شیعه علی بودن ندارند. چقدر بخاطر علی علیه السلام از گناه گذشتند؟

پرورش احساس

علامه جعفری خاطره ای رو نقل میکند که خیلی عجیب و عبرت آموز است. راه رسیدن به امیرالمومنین اینطوری است. ایشان میگوید:

«ما در نجف در مدرسه صدر اقامت داشتیم. خیلی مقید بودیم که، در جشن‌ها و ایام سرور، مجالس جشن بگیریم، و ایام سوگواری را هم، سوگواری می‌گرفتیم، یک شبی مصادف شده بود با ولادت

حضرت فاطمه زهرا (س) اول شب نماز مغرب و عشا می خواندیم و یک شربتی می خوردیم آنگاه با فکاهیاتی مجلس جشن و سرور ترتیب می دادیم. یک آقای بود به نام آقا شیخ حیدر علی اصفهانی ، که نجف آبادی بود ، معدن ذوق بود. او که ، می آمد من به الکفایه ، قطعا به وجود می آمد جلسه دست او قرار می گرفت

با این تعاریف این جشن افتاده بود به این موقع ، در بغداد و بصره و نجف ، گرما ، تلفات هم گرفته بود ، ما بعد از شب نشستیم ، شربت هم درست شد ، آقا شیخ حیدر علی اصفهانی که ، کتابی هم نوشته بنام « شناسنامه خر » آمد. مدیر مدرسه مان ، مرحوم آقا سید اسماعیل اصفهانی هم آنجا بود ، به آقا شیخ علی گفت : آقا شب نمی گذره ، حرفی داری بگو ، ایشان یک تکه کاغذ روزنامه در آورد. عکس یک دختر بود که ، زیرش نوشته بود « اجمل بنات عصرها » «زیباترین دختر روزگار» گفت : آقایان من درباره این عکس از شما سوالی می کنم. اگر شما را مخیر کنند بین اینکه با این دختر بطور مشروع و قانونی ازدواج کنید - از همان اولین لحظه ملاقات عقد جاری شود و حتی یک لحظه هم خلاف شرع نباشد - و هزار سال هم زندگی کنید. با کمال خوشرویی و بدون غصه ، یا اینکه جمال علی (ع) را مستحبا زیارت و ملاقات کنید. کدام را انتخاب می کنید. سوال خیلی حساب شده بود. طرف دختر حلال بود و زیارت علی (ع) هم مستحبی.

گفت آقایان واقعیت را بگویید. جا نماز آب نکشید ، عجله نکنید ، درست جواب دهید. اول کاغذ را مدیر مدرسه گرفت و نگاه کرد و خطاب به پسرش که در کنارش نشسته بود با لهجه اصفهانی گفت : سید محمد! ما یک چیزی بگوئیم نری به مادرت بگوئی ها؟

معلوم شد نظر آقا چیست؟ شاگرد اول ما نمره اش را گرفت! همه زدند زیر خنده. کاغذ را به دومی دادند. نگاهی به عکس کرد و گفت: آقا شیخ علی، اختیار داری، وقتی آقا (مدیر مدرسه) اینطور فرمودند مگر ما قدرت داریم که خلافتش را بگوئیم. آقا فرمودند دیگه! خوب در هر تکه خنده راه می افتاد. نفر سوم گفت : آقا شیخ حیدر این روایت از امام علی (ع) معروف است که فرموده اند «یا حارث حمدانی من یمت یرنی» (ای حارث حمدانی هر کی بمیرد مرا ملاقات می کند) پس ما انشاءالله در موقعش جمال علی (ع) را ملاقات می کنیم! باز هم همه زدند زیر خنده، خوب ذوق بودند. واقعا سوال مشکلی بود. یکی از آقایان گفت : آقا شیخ حیدر گفتی زیارت آقا مستحبی است؟ گفتی آن هم شرعی صد در صد؟ آقا شیخ حیدر گفت : بلی. گفت : والله چه عرض کنم (باز هم خنده حضار)

نفر پنجم من بودم. این کاغذ را دادند دست من. دیدم که نمی توانم نگاه کنم، کاغذ را رد کردم به نفر بعدی، گفتم : من یک لحظه دیدار علی (ع) را به هزاران سال زناشویی با این زن نمی دهم. یک وقت

دیدم یک حالت خیلی عجیبی دست داد. تا آن وقت همچو حالتی ندیده بودم. شبیه به خواب و بیهوشی بلند شدم اول شب قلب الاسد وارد حجره ام شدم، حالت غیر عادی، حجره رو به مشرق دیگر نفهمیدم، یکبار به حالتی دست یافتم. یک دفعه دیدم یک اتاق بزرگی است یک آقای نشسته در صدر مجلس، تمام علامات و قیافه ای که شیعه و سنی درباره امام علی (ع) نوشته در این مرد موجود است. یک جوانی پیش من در سمت راستم نشسته بود. پرسیدم این آقا کیست؟ گفت: این آقا خود علی (ع) است، من سیر او را نگاه کردم. آدم بیرون، رفتم همان جلسه، کاغذ رسیده دست نفر نهم یا دهم، رنگم پریده بود. نمی دانم شاید مرحوم شمس آبادی بود خطاب به من گفت: آقا شیخ محمد تقی شما کجا رفتید و آمدید؟ نمی خواستم ماجرا را بگویم، اگر بگم عیششون بهم می خوره، اصرار کردند و من بالاخره قضیه را گفتم و ماجرا را شرح دادم، خیلی منقلب شدند. خدا رحمت کند آقا سید اسماعیل (مدیر) را خطاب به آقا شیخ حیدر گفت: آقا دیگر از این شوخی ها نکن، ما را بد آزمایش کردی. «

اونها هنوز اندرخم یک کوچه بودند که علامه به خواسته و حاجتش رسیده بود.

دیوانه ی آنم که وفایی دارد آن یار که چشم دلربایی دارد

این ذکر مرا همیشه دیوانه کند ایوان نجف عجب صفایی دارد

هر قلب به سینه قبله گاهی دارد هر قبله برای خود خدایی دارد

اما زدرون کعبه فرمود خدا ایوان نجف عجب صفایی دارد

حاجی به حرم حال و هوایی دارد در وقت طواف ربّایی دارد

بر گرد حرم مهدی زهرا گوید ایوان نجف عجب صفایی دارد

ای کعبه به خود مبال از روی شرف جایث بنشین که هر که جایی دارد

الحق که ملائکه چنین می گویند ایوان نجف عجب صفایی دارد

عشق من و تو چه ماجرابی دارد این قصّه چه شاهی چه گدایی دارد

من بین صفا و مروه هم می گویم ایوان نجف عجب صفایی دارد

حالا این شب ها من و شما به شادی اهل بیت خوشحالیم. ولی باید یه عهدی با امام خود ببندیم.

میدونید همین شیطان که در روز غدیر ناله اش بلند شد در عصر عاشورا در آسمان ها پر کشید و شادی کرد بخاطر کشته شدن امام و منحرف شدن مردم.

«إِنَّ إِبْلِيسَ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَطِيرُ فَرَحًا فَيَجُولُ الْأَرْضَ كُلَّهَا بِشِيَاطِينِهِ وَ عَفَارِيْتِهِ فَيَقُولُ يَا مَعْشَرَ الشَّيَاطِينِ قَدْ أَدْرَكْنَا مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ الطَّلِبَةَ وَ بَلَّغْنَا فِي هَلَاكِهِمْ الْغَايَةَ وَ أَوْرَثْنَاَهُمُ النَّارَ إِلَّا مَنْ اعْتَصَمَ بِهَذِهِ الْعِصَابَةِ فَاجْعَلُوا شُغْلَكُمْ بِتَشْكِيكِ النَّاسِ فِيهِمْ وَ حَمْلِهِمْ عَلَى عَدَاوَتِهِمْ وَ إِغْرَائِهِمْ بِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ حَتَّى تَسْتَحْكِمُوا ضَلَالَةَ الْخَلْقِ وَ كُفْرَهُمْ وَ لَا يَنْجُو مِنْهُمْ نَاجٍ - وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ هُوَ كَذُوبٌ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ مَعَ عَدَاوَتِكُمْ عَمَلٌ صَالِحٌ وَ لَا يَضُرُّ مَعَ مَحَبَّتِكُمْ وَ مَوَالَاتِكُمْ ذَنْبٌ غَيْرُ الْكِبَائِرِ.»^{۱۲}

ابلیس لعنه الله علیه در آن روز از خوشحالی به پرواز درمی آید. پس در تمام نقاط، دستیاران و عفریت هایش را فرا خوانده و به آن ها می گوید:

ای جماعت شیاطین، طلب و تقاص خود را از فرزند آدم گرفته و در هلاکت ایشان به نهایت آرزوی خود رسیده و آتش دوزخ را نصیب ایشان نمودیم، مگر کسانی که به این جماعت (اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیبوندند. از این رو، سعی کنید نسبت به ایشان در مردم تشکیک ایجاد کرده و آن ها را بر دشمنی ایشان وادارید تا بدین وسیله، گمراهی مردم و کفرشان مسلم و محقق شده و نجات دهنده ای برای ایشان نباشد، ابلیس با اینکه بسیار دروغ گو و کاذب است، این کلام را به ایشان راست گفت. وی به آن ها اطلاع داد اگر کسی با این جماعت (اهل بیت علیهم السلام) عداوت داشته باشد، هیچ عمل صالحی برایش نافع نیست؛ چنانچه اگر با ایشان محبت داشته باشد، هیچ گناهی غیر از معاصی کبیره ضرری به او نمی رساند.

امروز من و شما کجای کاریم؟

آیا می خواهیم ناله امام خود رو دربیاریم یا ناله شیطان رو؟

رفتار سازی

اگه می خواهیم ناله شیطان رو بلند کنیم و رضایت امام زمان رو بدست بیاریم باید حواسمون به حربه های شیطان باشه. می خواهید بدونید چه حربه هایی داره به این روایت دقت کنید....

گفت وگویی نوح علیه السلام با شیطان

صدوق ره در حدیثی از امام باقرعلیه السلام روایت کرده که فرمود: پس از این که نوح نفرین کرد و قوم او غرق شدند، شیطان نزد او آمد و گفت: ای نوح تو حقی بر من داری که می خواهم جبران کنم. نوح فرمود: چقدر برای من ناراحت کننده است که من به گردن تو حقی پیدا کرده باشم. اکنون بگو آن حق چیست؟ شیطان گفت: آری تو نفرین کردی و خدا این مردم را غرق کرد و کسی به جای نماند که من او را بفریبم و از راه راست بیرون برم. اینک تا آمدن قرن دیگر و نسل آینده من آسوده هستم. نوح گفت: اکنون چگونه می خواهی جبران کنی؟ شیطان گفت برای تلافی این حقی که به گردن تو دارم، چند جمله به تو می گویم: در سه جا به یاد من باش (و مرا از خاطر مبر) که من در این سه جا از هر جای دیگر به آدمی نزدیک ترم:

* اول در جایی که خشم می کنی!

خشم و غضب:

از دیگر کمین های شیطان، کمین گاه خشم و غضب می باشد. خشم شعبه ای از دیوانگی است زیرا در آن حالت عقل از کار می افتد، کنترل انسان از دست می رود و از خود غافل و بیگانه می شود؛ چه فرصتی طلایی تر از این فرصت برای دشمن خواهد بود؟ با از دست رفتن کنترل و انزوای عقل اعضای بدن به ویژه زبان به فرمان دشمن ها شده، فاجعه ها می آفریند. ناسزاهای، تهمت ها، دروغ ها، افشای رازها، آبرو ریختن ها، ستم ها و قتل ها و... در این شرایط بروز می نماید و هر کدام به تنهایی همانند تیری زهرآلود از ناحیه ی دشمن قسم خورده، قلب را نشانه می گیرد و آدمی را از پای در می آورد^{۱۳}. بی دلیل نیست که خشم و غضب را سپاهی از سپاهیان دشمن می شناسند. آن گونه که حضرت علی علیه السلام به حارث همدانی می فرماید: «أَحْذَرُ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ»^{۱۴}، «از خشم بپرهیز که آن سپاهی بزرگ از سپاهیان ابلیس است.» در جای دیگر به ابن عباس چنین مرقوم می فرماید: «إِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ»^{۱۵} «از خشم برحذر باش که آن بهره و سهمی - و یا روزی و رزقی - از شیطان است.» «خشم، بزرگ ترین کمند برای شیطان و آتش پاره ای از شیطان است که در دل آدمی برافروخته می شود.^{۱۶} حالتی نفسانی است که نور عقل را می پوشاند و اثر قوه ی عاقله را ضعیف می کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در این باره فرمودند:

^{۱۳} نراقی، ۷۹

^{۱۴} نهج البلاغه/ صبحی صالح نامه ۶۹ ص ۴۶۰

^{۱۵} همان

^{۱۶} شرح برغرر / سید جمال الدین خوانساری

«أن الغضب من الشيطان و أن الشيطان خلق من النار و إنما يطفى النار الماء فإذا غضب أحدكم فليتوضأ»^{۱۷} «خشم از شیطان است و شیطان از آتش پدید آمده و آتش را با آب خاموش توان کرد و وقتی یکی از شما خشمگین شدید وضو گیرید.»

حضرت علی (علیه السلام) در نامه ای به عبدالله بن العباس فرمودند: «در هنگام روبروشدن با مردم و در مجلس خود و در زمان داوری و دادگری گشاده رو و فروتن باش و خویشتن را از غضب دور بدار که به راستی، غضب، سبکی و کم عقلی است از سوی شیطان که عارض انسان می شود که هر چه تو را به خدا نزدیک کند، تو را از آتش دوزخ دور می سازد و آن چه تو را از خدا دور سازد، به آتش دوزخ نزدیک می کند.»^{۱۸} و آن کس از گزند شیطان در امان می ماند که بر خشم خود فائق گردد. «ظفر بالشیطان من غلب غضبه»^{۱۹}، «بر شیطان پیروز گشته کسی که بر خشم خود غالب شود»

* دوم در وقتی که میان دو نفر قضاوت می کنی !

قضاوت کردن:

چقدر با قضاوت کردن هامون آبروی افراد رو می بریم؟؟؟ یکی از اساتید دانشگاه در یادداشت خود می نویسد:

حدود ۲۰ سال پیش منزل ما خیابان ۱۷ شهریور بود و ما برای نماز خواندن و مراسم عزاداری و جشنهای مذهبی به مسجدی که نزدیک منزلمان بود می رفتیم پیش نماز مسجد حاج آقای بود بنام شیخ هادی که امور مسجد از قبیل نماز جماعت، مراسم شبهای قدر، نماز عید و جشن نیمه شعبان را برگزار میکرد اگر کسی می خواست دخترش را شوهر بدهد و یا برای پسرش زن بگیرد با شیخ هادی مشورت میکرد و در آخرهم شیخ خطبه عقد را جاری میکرد، اگر کسی در محله فوت میکرد شیخ هادی برای او نماز میت می خواند و کارهای بسیاردیگر

یک روز من برای خواندن نماز مغرب و عشاء راهی مسجد شدم و برای گرفتن وضو به طبقه پائین که وضوخانه در آنجا واقع بود رفتم، منتظر خالی شدن دستشویی بودم که در این هین، در یکی از دستشوییها باز شد و شیخ هادی از آن بیرون آمد با هم سلام و علیک کردیم و شیخ بدون اینکه وضو بگیرد دستشویی را ترک کرد.

^{۱۷} نهج الفصاحه ص ۲۸۶

^{۱۸} نهج البلاغه نامه ۷۶ ص ۴۶۵

^{۱۹} تمیمی آمدی، ۲/۲۴۷

من که بسیار تعجب کرده بودم به دنبال شیخ راهی شدم که ببینم کجا وضو می‌گیرد و با کمال شگفتی دیدم شیخ هادی بدون گرفتن وضو وارد محراب شد و یکسره بعد از خواندن اذان و اقامه نماز را شروع کرد و مردم هم به شیخ اقتداء کردند من که کاملا گیج شده بودم سریعاً به حاج علی که سالهای زیادی با هم همسایه بودیم گفتم حاجی شیخ هادی وضو ندارد ، خودم دیدم از دستشویی اومد بیرون ولی وضو نگرفت. حاج علی که به من اعتماد کامل داشت با تعجب گفت خیلی خوب فرادا می‌خوانم. این ماجرا بین متدینین پیچید ، من و دوستانم برای رضای خدا، همه را از وضو نداشتن شیخ هادی آگاه کردیم و مامومین کم کم از دور شیخ متفرق شدند تا جائیکه بعد از چند روز خانواده او هم فهمیدند. زن شیخ قهر کرد و به خانه پدرش رفت ، بچه های شیخ هم برای این آبروریزی ، پدر را ترک کردند. دیگر همه جا صحبت از مشکوک بودن شیخ هادی بود آیا اصلاً مسلمان است ؟ آیا جاسوس است ؟ و آیا ..

شیخ بعد از مدتی محله ی ما را ترک کرد و دیگر خبری از او نبود. .. ، ما هم به همراه دوستان و متدینین خوشحال از این پیروزی، در پوست خود نمی‌گنجیدیم ، بعد از مدتی از حوزه علمیه یک طلبه ی جوان فرستادند و اوضاع به حالت عادی برگشت.

بعد از دوسال از این ماجرا، من به اتفاق همسرم به عمره مشرف شدیم در مکه بخاطر آب و هوای آلوده بیمار شدم. بعد از بازگشت به پزشک مراجعه کردم و دکتر پس از معاینه مقداری قرص و آمپول برایم تجویز کرد. روز بعد وقتی می‌خواستم برای نماز به مسجد بروم تصمیم گرفتم قبل از آن به درمانگاه بروم و آمپول بزنم ، پس از تزریق به مسجد رفتم و چون هنوز وقت اذان نشده بود وارد دستشویی شدم تا جای آمپول را آب بکشم. درحال خارج شدن از دستشویی، ناگهان به یاد شیخ هادی افتادم چشمانم سیاهی می‌رفت، همه چیز دور سرم شروع به چرخیدن کرد انگار دنیا را روی سرم خراب کردند. نکند آن بیچاره هم می‌خواسته جای آمپول را آب بکشد. !؟!؟ نکند؟!؟! نکند!؟!

دیگر نفهمیدم چه شد. به خانه برگشتم تا صبح خوابم نبرد و به شیخ هادی فکر میکردم که چگونه من نادان و دوستان و متدینین نادان تر از خودم ندانسته و با قصد قربت آبرویش را بردیم. . خانواده اش را نابود کردیم و ..

از فردا، سراسیمه پرس و جو را شروع کردم تا شیخ هادی را پیدا کنم. به پیش حاج ابراهیم رفتم به او گفتم برای کار مهمی دنبال شیخ هادی میگردم او گفت : شیخ دوستی در بازار حضرت عبدالعظیم داشت و گاه گاهی به دیدنش میرفت اسمش هم حاج احمد بود و به عطاری مشغول بود. پس از خداحافظی با حاج احمد یگراست به بازار شاه عبدالعظیم رفتم و سراغ عطاری حاج احمد را گرفتم. خوشبختانه توانستم از کسبه آدرسش را پیدا کنم بعد چند دقیقه جستجو پیر مردی با صفا را یافتم که پشت پیشخوان نشسته

و قرآن می خواند سلام کردم جواب سلام را با مهربانی داد و گفتم ببخشید من دنبال شیخ هادی میگردم ظاهرا از دوستان شماست ، شما او را می شناسید ؟

پیرمرد سری تکان داد و گفت دو سال پیش شیخ هادی در حالیکه بسیار ناراحت و دلگیر بود و خیلی هم شکسته شده بود پیش من آمد ، من تا آن زمان شیخ را در این حال ندیده بودم. بسیار تعجب کردم و علتش را از پرسیدم او در جواب گفت: من برای آب کشیدن جای آمپول به دستشویی رفته بودم که متدینین بدون اینکه از خودم بپرسند به من تهمت زدند که وضو نگرفته نماز خوانده ام ، خلاصه حاج احمد آبرویم را بردند ، خانواده ام را نابود کردند و آبرویی برایم در این شهر نگذاشتند و دیگر نمی توانم در این شهر بمانم ، فقط شما شاهد باش که با من چه کردند. بعد از این جملات گفت : قصد دارد این شهر را ترک گفته و به عراق سفر کند که در جوار حرم امیرالمومنین (ع) مجاور گردد تا بقیه عمرش را سپری کند من هم همکاری کردم که مانعش شوم نشد. او گفت دیگر چیزی برای از دست دادن ندارم ، او رفت و از آن روز به بعد دیگر خبری از او ندارم. ..

ناگهان بغضم سرباز کرد و اشکهایم جاری شد که خدای من این چه غلطی بود که من مرتکب شدم ای کاش آن موقع کور می شدم و این جنایت را نمی کردم ای کاش حاج علی آن موقع بجای گوش دادن به حرفم توی گوشم میزد ای کاش ای کاش. .. و این ای کاش ها که بیچاره ام می کرد.

الان حدود ۲۰ سال است که از این ماجرا می گذرد و هر کس به نجف مشرف میشود من سراغ شیخ هادی را از او میگیرم ولی افسوس که هیچ خبری از شیخ هادی مظلوم نیست.

دوستان ، ما هر روز چقدر آبروی دیگران را می بریم؟! زندگی ها را نابود می کنیم؟! باید مواظب قضاوت کردن هامون باشیم. بابا در روایت داریم تا هفتاد بار کار برادر مومن خودت رو توجیه کن.... یعنی تا هفتاد بار بگو شاید شاید شاید شاید....

احمل فعل أخیك علی سبعین محمل

*** سوم هنگامی که با زن بیگانه ای خلوت می کنی و کس دیگری با شما نیست ۲۰**

شبهوت :

همسر شهید همت میگوید: قبل از ازدوایم با ایشان ما را به اسم نیروهای فرهنگی و هنری اعزام کرده بودند به کردستان تا برای مردم کلاس خیاطی و گلدوزی و قرآن و نهضت بگذاریم. فرمانده سپاه آنجا

ناصر کاظمی بود. و مثل اینکه رسم بود یا شد که بعد از ہر پاکسازی امثال ماہا بیابند آنجا یا ہرجا و کنار مردم باشند.

ہر وقت غذا می آمد، یا نشریہ ی خاصی می رسید، یا خبر خاصی کہ ہمہ باید می فہمیدیم، ابراہیم تنہا کسی بود کہ خودش را مقید کردہ بود ما اولین کسانی باشیم کہ غذا می خوریم یا خبرها را می خوانیم و می شنویم. اگر تنہا بودم ہیچوقت نشد دم در اتاق بیاید. و من اغلب تنہا بودم. چون کلاس ہام توی خود پاوہ بود. اصلاً ہم بہ خودم اجازہ نمی دادم بروم بگویم غذا می خواہم یا چیز دیگر. کسی ہم، بہ جز ابراہیم، مقید نبود کہ ماہا غذا داریم یا نداریم یا اصلاً چہ مشکلی داریم.

یکبار کہ سفر دوست ہام بہ مناطق طول کشید. سہ روز تمام فقط نان خشک گونی های اتاقمان را خوردم. تا این کہ دوستی (خواہر ناصر کاظمی) آمد دید در چہ حالی ام. بلند شد رفت از ساختمان فرمانداری برام غذا گرفت آورد خوردم تا یک کم جان گرفتم. ولی سر نزدن ابراہیم و غذا نیابوردنش بغضی شدہ بود برام کہ نمی توانستم بفہممش. آمدن یا نیامدنش، ہردوش، برام زجرآور بود. اما بہ چہ قیمتی؟ بہ قیمت جانم؟ برام مسألہ شدہ بود. بہ خودش ہم بعدہا گفتم.

گفت «می ترسیدم بیایم دم در اتاق ببینمت. می فہمی می ترسیدم یعنی چہ؟»

گفتم «نہ. از گشنگی داشتم می مردم.

گفت «ترجیح می دادم تا تو تنہا آنجا توی آن اتاق هستی آن طرفہا آفتابی نشوم.